

مکانیسم و تبیین؛ تبیین رئالیستی انتقادی و جایگاه مکانیسم‌های علی

<https://sociology.tabrizu.ac.ir>

شناسه دیجیتال: DOI:10.22034/jeds.2025.65802.1850

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۴/۰۲/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۶

فرهاد بیانی^{۱*}

چکیده

رئالیسم انتقادی به عنوان رویکردی در فلسفه علم، در مقابل منازعات پوزیتیویستی و پست مدرن، وظیفه خود را دفاع از ماهیت انتقادی و رهایی بخش پژوهش‌های علمی و فلسفی معرفی می‌کند. مقاله حاضر در پی پاسخ به این دو پرسش است: ماهیت تبیین در رئالیسم انتقادی چیست؟ این مکانیسم‌های مولد چه نقشی در تبیین رئالیستی انتقادی دارند؟ یافته‌ها نشان می‌دهد از منظر این رهیافت، واقعیت، ماهیت چند لایه‌ای دارد و هر لایه از واقعیت در شرایط خاصی امکان ظهور می‌یابد و در نوع خاصی از سیستم باز یا بسته قابل مطالعه است. همچنین برای مطالعه هر لایه به روش‌شناسی‌های ویژه‌ای نیاز داریم. این لایه‌ها هم هدف غایی مطالعه در پژوهش‌های رئالیستی انتقادی‌اند و نقش کلیدی در صورت‌بندی لایه‌های مختلف واقعیت دارند. از منظر هستی‌شناختی، این مکانیسم‌ها اگرچه پنهان‌اند و به سادگی به چنگ محقق نمی‌آیند اما سازوکار علی بنیادی رویدادها هستند. همچنین، در هر لایه از واقعیت مورد نظر مکانیسم‌های مولد علی وجود دارند که امکان تحقق آن لایه را ممکن می‌کند. تبیین رئالیستی انتقادی به معنای یافتن روابط علی میان متغیرها نیست بلکه به معنای کشف و شناسایی مکانیسم‌های مولد علی زیربنایی است. علاوه بر این، در این مکتب میان قانون علمی با روال‌مندی و توالی میان رویدادها نیز تمایز وجود دارد. در پایان، بر این نکته انگشت تاکید می‌گذارم که رئالیسم انتقادی یک لنز است نه یک ابزار.

واژگان کلیدی: رئالیسم انتقادی، تبیین، هستی‌شناسی، واقعیت، مکانیسم مولد زیربنایی

بیان مسئله

رئالیسم انتقادی یک هستی‌شناسی واقع‌گرا را با یک معرفت‌شناسی تفسیری ترکیب می‌کند (بسکار، ۲۰۰۵: آرچر، ۱۹۹۵). رئالیسم انتقادی به صورت فزاینده‌ای با نام روی بسکار^۱ (متولد ۱۹۴۴)، فیلسوف بریتانیایی، پیونده خورده است چون او اندیشمندی است که به رئالیسم انتقادی زبان فلسفی منسجمی بخشیده و بخش‌هایی از این سنت فلسفی را بسط داده است. زمانی که او نخستین شرح کامل‌اش را ارائه کرد، یعنی کتاب *نظریه رئالیستی علم*^۲ (۱۹۷۸)، بسیار تحت تاثیر استادش، روم هرّه^۳، بود که در کتابش، *بنیان‌های تفکر علمی*^۴ (۱۹۷۰)، پایه‌های نقد منسجم پوزیتیویسم را نهاده بود. هرّه معتقد بود برای تحلیل جهان از نظر علت و معلولی باید مکانیسم‌های مولد زیربنایی وجود داشته باشد (دنرمارک و همکاران، ۲۰۰۲: ۴).

به این نکته مهم نیز باید اشاره کرد که رئالیسم انتقادی برای دوگانه جدی «رئالیسم در مقابل آنتی‌رئالیسم» پاسخی ارائه می‌دهد. پرسش اساسی در این دوگانه عبارتست از اینکه آیا جهان مستقل از آگاهی انسان وجود دارد؟ پاسخی که رئالیسم انتقادی به ما می‌دهد این است که هم جهان خارجی مستقل از آگاهی انسان وجود دارد و هم اینکه معرفت ما در باب واقعیت به صورت اجتماعی خلق می‌شود (دنرمارک و همکاران، ۲۰۰۲: ۵-۶).

یکی از مفروضات اساسی رئالیسم انتقادی در باب ماهیت واقعیت این است که واقعیت از لایه‌های مختلفی تشکیل شده که مشتمل بر مکانیسم‌هایی هستند که این مکانیسم‌ها در زمینه‌های خاصی فعال شده‌اند. نتیجه چنین فرضی این است که تجلی‌ها و مصادیق تجربی واقعیت را نمی‌توان به مثابه قاعده‌مندی، بلکه باید به عنوان «گرایش»^۵هایی تلقی کرد. چنین فرضی شامل این نتیجه نیز هست که اگر مکانیسمی و نوع نتیجه‌ای که ایجاد می‌کند منجر به تحقق یک مصداق یا الگوی تجربی قابل انتظار نشد، به طور کامل کنار گذاشته شود (دنرمارک، ۲۰۰۱: ۹-۱۰). به این معنی که ممکن است یک مکانیسم که برای تحقق مصداق تجربی «الف» پیش در نظر گرفته شده، منجر به تحقق این مصداق نشود اما در مقابل، موجب تحقق مصداق و الگوی تجربی «ب» شود. در این صورت نباید تنها به این علت که این مکانیسم منجر به تحقق الگوی تجربی مدنظر نشده کنار گذاشته شود چون همان مکانیسم موجبات تحقق الگوی تجربی دیگری را محقق کرده که الزاما ممکن است در همان پژوهش مشخص به شناخت درنیاید اما در پژوهش‌های دیگری و یا در همان پژوهش و در مرحله‌ی دیگری شناخته شود.

1. Roy Bhaskar
2. The Realist Theory of Science
3. Rom Harre'
4. The Principle of Scientific Thinking
5. Tendencies

در مجموع می‌توان در مورد رئوس اصلی رئالیسم انتقادی از گفته دنرمارک و همکاران استفاده کرد: این مکتب نسبت به گزاره‌های زیر شکاک بوده و آنها را رد می‌کند:

۱. امکان درک و تبیین پدیده‌ها با استفاده از روش‌هایی از علوم طبیعی وجود دارد که نظام‌های کم و بیش بسته را پیش‌فرض می‌گیرند؛

۲. مدعاهای مربوط به مفروضات صرفاً ذهن‌گرایانه^۱، یعنی اینکه واقعیت اجتماعی چیزی نیست جز یک ساخت اجتماعی و نه یک واقعیت عینی تفسیر شده.

۹

۳. رویکردهایی مبتنی بر این فرض عین‌گرایانه^۲ که مقاصد ذهنی باید از مطالعه علمی جامعه حذف شوند. (دنرمارک و همکاران، ۲۰۰۲: ۱۵۱-۱۵۰).

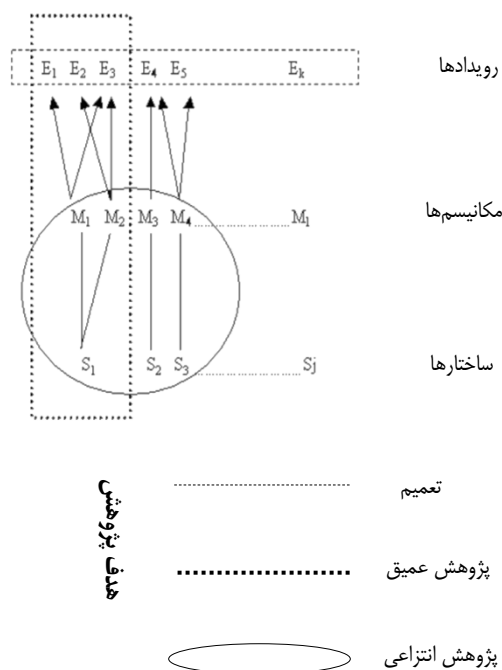
از نظر فلسفی رئالیسم انتقادی شامل تغییری است از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی. از نظر هستی‌شناختی، حرکت این مکتب از «رویدادها»^۳ به سمت «مکانیسم‌ها»^۴ است. این هسته-ی رئالیسم انتقادی است و یک فراترئیه^۵ را همراه با دستاوردهای گسترده برای کار علمی نشان می‌دهد. بسکار معتقد بود پرسش اساسی در رئالیسم انتقادی عبارتست از اینکه: «جوامع و افراد واجد چه ویژگی‌هایی هستند که ممکن است آنها را به ابژه‌هایی برای معرفت تبدیل کند؟» (بسکار، ۱۹۷۸: ۱۳). او بر این باور بود که این پرسش هستی‌شناختی باید نقطه عزیمتی برای مطالعات فلسفی و اجتماعی باشد نه این پرسش معرفت‌شناختی «چگونه معرفت (شناخت) ممکن است؟»؛ که در گذشته مورد توجه بوده است. اجمالاً، نقطه شروع در رئالیسم انتقادی این است که جهان، ساختاریافته، متمایز، طبقه‌بندی شده و در حال تغییر است.

تغییر دیدگاه از رویدادها به مکانیسم‌ها به معنی تغییر توجه به آن چیزی است که رویدادها را خلق می‌کند نه فقط خود رویدادها. فرض بر این است که واقعیت متشکل از سطوح متعددی است؛ که در ادامه مقاله بیشتر توضیح خواهم داد. یکی از سطوح، مکانیسم هاست. این مکانیسم‌ها گاهی یک رویداد را خلق می‌کنند. وقتی آنها به تجربه در می‌آیند، به یک واقعیت تجربی بدل می‌شوند. اگر می‌خواهیم معرفتی در باب مکانیسم‌های علی زیربنایی کسب کنیم باید بر این مکانیسم‌ها تمرکز کنیم نه فقط بر رویدادهایی که به صورت تجربی قابل مشاهده‌اند.

علیت یک مسئله بحث‌برانگیز در فلسفه است که در ادبیات رئالیسم انتقادی به عمق به آن پرداخته شده است (بسکار، ۱۹۹۸ الف، ب؛ سیر، ۱۹۹۲). در این دیدگاه، علیت در قالب مکانیسم

1. Subjectivist
2. Objectivist
3. Events
4. Mechanisms
5. Meta-theory

بیان می‌شود، که به سادگی به عنوان یک ساختار علی که یک پدیده را توضیح می‌دهد تعریف می‌شود (باسکار ۱۹۹۸ ب). هستی‌شناسی لایه‌بندی‌شده کلید روش‌شناسی رئالیسم انتقادی است. بر خلاف پژوهش اثبات‌گرا، هدف رئالیسم انتقادی بررسی نظم‌ها در سطح رویدادها نیست، بلکه کشف و توصیف مکانیسم‌هایی است که این رویدادها را تولید کرده‌اند. مکانیسم‌ها به ماهیت اشیاء واقعی مرتبط هستند، یعنی آن‌ها ساختارهای نسبتاً پایداری هستند که اغلب توسط تعامل اشیاء ایجاد می‌شوند (بیگستاد و مانکوولد، ۲۰۱۱: ۳). بنابراین، به جای هدف قرار دادن تعمیم در سطح رویدادها، روش‌شناسی رئالیسم انتقادی بر پژوهش انتزاعی استوار است، که هدفش توصیف نظری مکانیسم‌ها و ساختارها است، تا فرضیه‌سازی کند که چگونه رویدادهای مشاهده‌شده می‌توانند توضیح داده شوند. یک طرح پژوهشی معمول رئالیسم انتقادی یک مطالعه فشرده با تعداد محدودی از موارد است، جایی که پژوهشگر به طور سیستماتیک تعامل بین لایه‌ها را تحلیل می‌کند، همانطور که در شکل ۱ نشان داده شده است.



شکل ۱: هستی‌شناسی چند لایه‌ای رئالیسم انتقادی و استراتژی‌های پژوهشی (سیر، ۱۹۹۲).

در این مکتب تمایز مهم و ظریفی میان علیت و تبیین وجود دارد. این تمایز هم وجه برجسته این مکتب در قیاس با سایر مکاتب است و هم به نوعی غایت معرفت‌شناختی در پژوهش‌هایی است که نقطه عزیمت خود را رویکرد رئالیستی انتقادی قرار داده‌اند. به طور

خلاصه، در این مکتب تبیین چیزی متفاوت از علت یابی است. آنچه که تبیین می‌توان نامید، نه یافتن علل بلکه شناسایی مکانیسم‌های مولد بنیادینی است که یک رویداد را صورتبندی کرده‌اند. در پژوهش‌هایی که به شیوه رئالیستی انتقادی انجام می‌شود، یافتن این مکانیسم‌ها است که غایت محقق است. مکانیسم‌های مولد مربوط به عمیق‌ترین لایه‌اند، جایی که لایه واقعی را خلق می‌کنند. در واقع، تبیین در این مکتب ناظر به نگاه ژرف‌تری است که می‌کوشد فراتر از علل منفرد حرکت کند و در این فرایند، مکانیسم‌های مولد زیربنایی نقش کانونی دارند.

به تعبیر دنرمارک و همکاران (۲۰۰۲) ماموریت اصلی پژوهش رئالیستی انتقادی عبارتست از تبیین پدیده‌های اجتماعی از طریق آشکارکردن مکانیسم‌های علی که این پدیده‌ها را خلق می‌کنند. در این کوشش تبیینی، استفهام^۱ و پس کاوی^۲ دو ابزار بسیار مهم‌اند (دنرمارک و همکاران، ۲۰۰۲: ۱). این دو شیوه استنتاج در ادامه مقاله توضیح داده خواهند شد اما به طور مختصر می‌توان گفت استفهام شامل بازتوصیف یا بافتارسازی مجدد^۳ چیزی است که در زبان نظری می‌بینیم و از طریق آن مکانیسم‌ها برانگیخته می‌شوند (پورپورا، ۲۰۱۱ به نقل از هستینگز، ۲۰۲۱: ۴۶۸). پس کاوی، به عنوان یک شیوه استنتاج، برای توسعه معرفت در علوم اجتماعی ضروری است، مشروط بر اینکه نقطه شروع خود را در یک فرانظریه خاص در نظر بگیریم. این فرانظریه رئالیستی بر تفاوت بین رویدادهای قابل مشاهده و حوزه‌های ساختار و مکانیسم‌ها تأکید می‌کند. واقعیت اجتماعی متشکل از ساختارها و پدیده‌هایی است که دارای رابطه درونی و واجد خصوصیات علی هستند. معرفت نسبت به این واقعیت اجتماعی تنها زمانی حاصل می‌شود که با طرح پرسش‌هایی درباره شرایط اساسی‌تر و فراواقعی‌تر^۴ در مورد رویدادها و پدیده‌های مورد مطالعه، از آنچه که به‌طور تجربی قابل مشاهده است فراتر برویم. این رویکرد فرانظری به روشنی به ماهیت تبیین در این مکتب اشاره می‌کند و در اینجا منظور از شرایط اساسی‌تر همان مکانیسم‌های علی مولد بنیادین‌اند.

رئالیسم انتقادی فرصت‌های تازه‌ای را برای پژوهشگران فراهم می‌کند تا پدیده‌های پیچیده اجتماعی را به‌شیوه‌ای کل‌نگر مورد مطالعه قرار دهند. پژوهش‌های رئالیستی انتقادی می‌توانند به‌خوبی به نیازهای موجود برای بهبود نظریه‌پردازی و تولید نظریه‌هایی برای تبیین مسائل اجتماعی به صورت ژرف کمک کنند (لی، ۲۰۰۴). همچنین به شناسایی مکانیسم‌هایی می‌پردازند که «زنجیره‌ای از رویدادهای نامعین و تعاملات پیچیده» را به هم پیوند می‌دهند (گروور و همکاران، ۲۰۰۸: ۴۵). این امر به پژوهشگران امکان می‌دهد تا تبیین‌هایی علی و ژرف برای نتایج پدیده‌های خاص انسانی-اجتماعی ارائه دهند. این تأکید هستی‌شناختی بر اهمیت

1. Abduction
2. Retrodution
3. Recontextualization
4. Transfactual

مکانیسم‌های مولد در صورت‌بندی پدیده‌های اجتماعی از نقاط قوت فربه و متمایزکننده این مکتب محسوب می‌شود که ماهیت چند لایه واقعیت را به روابط همبستگی یا علی ساده تقلیل نمی‌دهد. چنین رویکردی در پژوهش‌های اجتماعی، به ویژه برای دانشمندان اجتماعی در ایران، می‌تواند یک دستاورد مهم باشد که بر اساس آن به تبیین‌های دقیق‌تر و راهگشاتری در باب موضوعات مورد مطالعه دست یابند.

در واقع، مسئله اصلی از منظر رئالیسم انتقادی این است که چگونه مکانیسم‌ها را شناسایی کنیم، در حالی که قابل مشاهده نیستند؟ همانطور که بسکار بیان می‌کند، «تبیین نظری با توصیف ویژگی‌های مهم، بازگشت به علل ممکن، حذف جایگزین‌ها و شناسایی مکانیسم مولد یا ساختار علی حاکم بر پدیده مورد مطالعه پیش می‌رود» (بسکار ۱۹۹۸ الف: xvii). با این وجود، شناسایی این مکانیسم‌ها هدف اصلی و نهایی هر پژوهشی باید باشد. زیرا این مکانیسم‌ها هستند که صورت‌بندی و تحقق رویدادها و پدیده‌های جهان پیرامون را ممکن می‌کنند و اگر بخواهیم چرایی این رویدادها را تبیین کنیم، بدون شناسایی این مکانیسم‌ها غیرممکن است.

با توجه به مطالبی که مطرح شد، اهمیت تبیین و با تاکید بر اهمیت شناسایی مکانیسم‌ها در پژوهش رئالیستی انتقادی، که این امر مبنای ارائه تبیین است، پرسش‌های مقاله حاضر به این صورت قابل طرح‌اند: تبیین در رئالیسم انتقادی به چه معنی است؟ مکانیسم‌های مولد زیربنایی چه جایگاهی در این تبیین دارند؟

رئوس محوری رئالیسم انتقادی

رئالیسم انتقادی مانند هر مکتب فکری دارای عقبه‌ای است شامل افرادی که در صورت‌بندی آن نقش موثری داشته‌اند. اگرچه این مکتب را بیشتر با نام روی بسکار می‌شناسند اما فیلسوف علمی که صورت اولیه ایده‌هایی بسیار شبیه به آنچه که بسکار و دیگران بعداً پی گرفتند را ارائه کرد، ماریو بونگه^۱ آرژانتینی بود (ن.ب. بونگه، ۱۹۷۹). خلاصه‌ای از اهم ایده‌های او را می‌توان چنین خلاصه کرد: از دید او واقعیت دارای چند سطح است:

۱. برخی پدیده‌ها می‌توانند از پدیده‌های سطوح زیرین پدیدار شوند (پیدایش)^۲.
۲. او به تمایز میان جهان واقعی و جهان مفهومی باور داشت و همچنین قائل به تفاوت میان درک ما از واقعیت و خود واقعیت عینی بود.
۳. و او تجربه‌گرایی را به خاطر تقلیل واقعیت به امور قابل مشاهده نقد می‌کرد (بونگه، ۱۹۷۹ به نقل از دنرمارک و همکاران، ۲۰۰۲: ۴).

1. Mario Bunge
2. Emergence

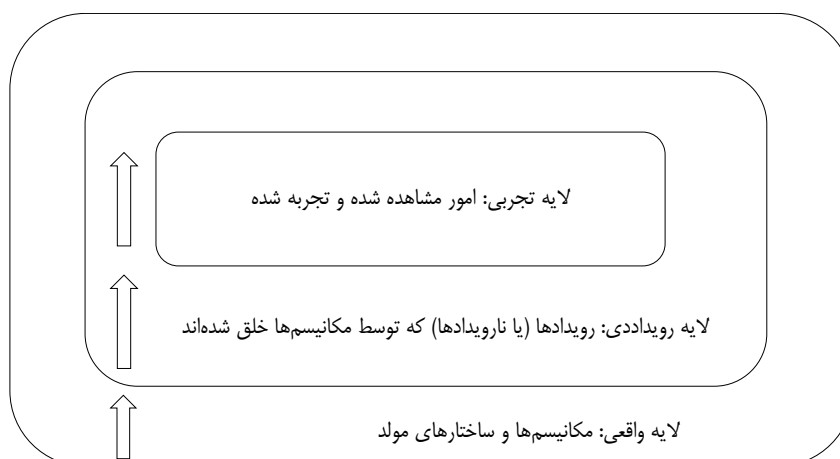
همان‌گونه که از این سه محور اصلی مشخص است دیدگاه‌های بونگه قرابت آشکاری با مدعاهای رئالیسم انتقادی دارد که بعدها توسط بسکار منقح شد.

براساس رئالیسم انتقادی سوالات هستی‌شناختی در فلسفه علم نه تنها ممکن، بلکه ضروری است. دیوید هیوم معتقد بود نباید از هستی‌شناسی - سوالاتی مانند اینکه ماهیت واقعیت چیست؟ یا علت ویژگی جهان کدام است؟ - سوال کرد زیرا پاسخ به این دست سوالات ممکن نیست. چون به باور هیوم تنها دو منبع برای معرفت و پاسخ به پرسش‌ها و وجود دارند: تجربه و ریاضیات (روابط میان ایده‌هایی را بیان می‌کند که می‌توانیم به صورت شهودی ببینیم که حقیقی و یقینی‌اند). لذا چون پاسخ به پرسش‌های هستی‌شناختی توسط هیچ‌کدام از این روش‌های ممکن نیست لذا طرح آنها نیز منطقی نیست. بنابراین، از نظر هیوم اساساً طرح مباحث هستی‌شناختی ناممکن و بی‌فایده است (بسکار، ۱۹۷۵: ۱۸۹). این همان چیزی است که قویاً مورد نقد بسکار و رئالیسم انتقادی است. از همین روی، هیوم معتقد است مفهوم جوهر که یکی از اصول اساسی در تبیین‌های متافیزیکی محسوب می‌شود، نفی می‌شود چون نه محصول تجربه است و نه از جنس مفاهیم ریاضی (بسکار، ۱۹۷۵: ۱۹۱-۱۹۰).

از نظر رئالیست‌های انتقادی، هستی‌شناسی اجتماعی واقعیت هم واجد بعد لازم بوده و هم ماهیت طبقه بندی شده دارد (بسکار، ۲۰۰۵: ۴۱). این طبقه بندی از نظر روی بسکار دست کم در دو ساحت روی می‌دهد: نخستین ساحت مربوط به لایه‌های سه گانه‌ای است که شامل ساختارها یا مکانیسم‌ها (لایه واقعی که ژرف‌ترین لایه است)، رویدادهایی که این مکانیسم‌ها ایجاد می‌کنند (لایه رویدادی که ممکن است به تجربه درآیند یا درنایند) و زیرمجموعه‌های این رویدادها که واقعاً به تجربه درآمده‌اند (لایه تجربی)، می‌باشد. روی بسکار این رویکرد چند لایه‌ای واقعیت را نقشه هستی‌شناختی می‌نامد. بسکار به ترتیب این سه لایه را واقعی^۱، رویدادی^۲ و تجربی^۳ می‌نامد (بسکار، ۲۰۰۸: ۲). لایه واقعی شامل مکانیسم‌ها، رویدادها و تجارب است، یعنی تمام واقعیت. این لایه یک تعامل پیچیده میان نظام‌های پویا، باز و طبقه‌بندی شده مادی و غیرمادی است. جایی که ساختارهای ویژه نیروهای علی خاص، تمایلات یا شیوه‌های عملی را خلق می‌کنند که بسکار آنها را «مکانیسم‌های مولد»^۴ می‌نامد (بسکار، ۲۰۰۸: ۱۷۰). لایه رویدادی مشتمل بر رویدادهایی است که رخ داده (رخ نداده) و همچنین لایه تجربی حاوی آن دسته از رویدادهایی که مشاهده شده یا تجربه اند. این تمایز کمک می‌کند تا از یک سو متوجه باشیم که نباید تمام رخدادها را به امور مشاهده شده تقلیل دهیم و از سوی دیگر از فروکاستن مکانیسم‌های

1. Real
2. Actual
3. Empirical
4. Generative mechanisms

علی به رخدادها پرهیز کنیم (مینگرز، ۲۰۰۶: ۲۲). می‌توان این لایه‌بندی سه گانه در باب ماهیت هستی‌شناختی واقعیت از منظر رئالیسم انتقادی را چنین نشان داد:



شکل ۲. لایه‌های سه گانه بعد لازم واقعیت اجتماعی (Mingers, 2004)

ساحت دوم این طبقه‌بندی مربوط به خود ابژه‌ها است (بسکار، ۱۹۹۸: ۶۶) جایی که نیروهای علی در یک لایه می‌توانند توسط سایر لایه‌ها زیرین خلق شوند. مثلاً لایه واکنش‌های شیمیایی (لایه‌ی بالاتر) توسط لایه ظرفیت اتمی (لایه پایین‌تر) خلق می‌شود. یک قشر از قشر دیگری پیدایش^۱ می‌یابد، همان چیزی که بسکار «ماتریالیسم نیروهای نوظهور»^۲ می‌نامد (مینگرز، ۲۰۰۶: ۲۲). پیدایش^۳ یا ظهور عبارت است از اینکه یک امر کیفی (کیفیتی) جدید در یک سطح پدیدار می‌شود که با مکانیسم‌هایی که در سطح دیگر کار می‌کنند، قابل توضیح نیست (دنرمارک، ۲۰۰۱: ۵).

در رئالیسم انتقادی تفکیک هوشمندانه و راهگشایی در باب فرایند کسب معرفت وجود دارد که هم تمایز این مکتب با سایر مکاتب و مطالعات علم و معرفت را نشان می‌دهد و هم جامعیت قابل توجهی به این مکتب در توصیف و تحلیل معرفت می‌بخشد. بسکار فرایند معرفت را به دو بخش بعد لازم (ناگذرا)^۴ و متعدی (گذرا)^۵ تقسیم می‌کند. بر اساس آن، بعد لازم علم مربوط به مکانیسم‌ها و هویت‌های واقعی است که مستقل از افراد وجود دارند و کار می‌کنند؛ این همان موضوع و متعلق علم است. بعد لازم علم مربوط به چیزهایی است که هستی آنها وابسته به انسان و ادراک و فعالیت‌های انسانی نیست. اما بعد متعدی علم ناظر به جنبه اجتماعی و فرهنگی

1. Emergence
2. Emergent powers materialism
3. Emergence
4. Intransitive
5. Transitive

تولید معرفت علمی در فعالیت اجتماعی است. به عبارت دیگر، هویت‌های لازم و ناگذرای علم و معرفت علمی در فعالیت اجتماعی افراد شناخته می‌شوند. این بعد از تولید معرفت علمی هم دارای علل فاعلی (دانشمند و جامعه علمی) و هم علل مادی (توصیف‌های دانشمندان پیشین، نظریه‌های موجود، پارادایم‌ها، ندل‌ها، روش‌ها، تکنیک‌های تحقیق یا یک شاخه علمی است (بسکار، ۱۹۷۵: ۱۱).

از تفکیک میان بعد لازم و متعدی، بسکار ما را به یک مفهوم کلیدی‌تر دیگر نیز رهنمون می‌کند؛ «مغالطه‌ی معرفتی»^۱. به عقیده‌ی او اگر مانند اثبات‌گراها تصور کنیم هر آنچه از جهان بیرون می‌دانیم کاملاً با واقعیت آن جهان مطابقت دارد و یا به تعبیر تفسیرگرایان و پیروان هرمنوتیک، جهان اجتماعی همان چیزی است که می‌دانیم و به آن آگاهی داریم، و فهم ما از واقعیت معادل خود واقعیت است در این صورت مرتکب مغالطه‌ی معرفتی شده‌ایم. یعنی هستی‌شناسی (ماهیت واقعیت) را به معرفت‌شناسی (معرفت به ماهیت حقیقت) تقلیل داده‌ایم. به عبارت دیگر بعد متعدی را معادل بعد لازم تصور کرده‌ایم. بعد لازم شامل آنچه وجود دارد است، درحالی که بعد متعدی مربوطه به آنچه می‌دانیم می‌شود (بسکار، ۲۰۰۵: ۱۴۷).

مکانیسم‌های مولد زیربنایی

رویکرد هستی‌شناختی رئالیسم انتقادی، بنیانی مهم و برجسته برای بحث اصلی مقاله، یعنی ماهیت تبیین و جایگاه مکانیسم‌های مولد زیربنایی در آن و در صورت‌بندی رویدادها و پدیده‌های اجتماعی است. در علوم اجتماعی، جستجوی مکانیسم‌ها اغلب بر اساس کار رابرت مرتون است که بر توسعه نظریه‌های میانی با تمرکز بر مکانیسم‌های اجتماعی تأکید داشت (مرتون، ۱۹۶۷). مکانیسم‌ها در قلب روش‌شناسی رئالیسم انتقادی قرار دارند. در سطح کلی، مکانیسم ساختاری علی است که می‌تواند رویدادها را ایجاد کند (بسکار، ۲۰۰۵). با این حال، در سطح روش‌شناختی دقیق‌تر، درک مکانیسم‌ها چالش‌برانگیزتر است. رئالیست‌های انتقادی علیت خطی را رد می‌کنند و تأکید دارند که نتیجه یک مکانیسم وابسته به زمینه است، یعنی به سایر مکانیسم‌ها بستگی دارد. بنابراین، یک مکانیسم ممکن است در یک زمینه نتیجه‌ای و در زمینه‌ای دیگر نتیجه‌ای متفاوت تولید کند (بیگستاد و مانکوولد، ۲۰۱۱: ۴). این علیت احتمالی (اسمیت، ۲۰۱۰) در همه سیستم‌های باز ذاتی است و به ما هشدار می‌دهد که عمدتاً می‌توانیم از مکانیسم‌ها برای توضیح پدیده‌ها استفاده کنیم؛ نه برای پیش‌بینی آنها. اگرچه این اصطلاح ممکن است از نظر دلالت‌های مکانیکی نامناسب باشد، دلیل اصلی پایبندی به آن این است که علیت را به صورت مستقیم و مادی نشان می‌دهد؛ مکانیسم‌ها باعث وقوع اتفاقات در جهان مادی می‌شوند. به دلیل ماهیت زمینه‌ای آنها، ساختار اصلی مکانیسم‌ها اغلب در قالب الگوی زمینه - مکانیسم - نتیجه توصیف می‌شود (پاوسون و تیلی، ۱۹۹۷).

از منظر هستی‌شناسی این مکتب، ساختارهای اجتماعی همواره جنبه مادی دارند؛ آنها از عملکردهای مادی اجتماعی ساخته شده‌اند که ما به طرق مختلف برای بقای خود به عنوان یک فرد و یک گونه، به آنها متکی هستیم. وابستگی مفهومی پدیده‌های اجتماعی و جوامع ممکن است این تصور را ایجاد کند که جهان‌های اجتماعی در واقع شکلی از برساخت هستند. همچنین، جوامع می‌توانند از نظر کیفی تحول یابند (مکانیسم‌های زایشی^۱ را می‌توان به مکانیسم‌های دیگر تبدیل کرد) اما به شیوه‌ای که در جهان طبیعی شناخته شده نیست. جوامع در طول تاریخ پدیدار و ناپدید شده‌اند و اکنون نیز می‌توان نمونه‌هایی از جوامع را که از نظر کیفی متفاوت‌اند، پیدا کرد. اگرچه مکانیسم‌های اجتماعی مانند مکانیسم‌های طبیعی از ثبات برخوردار نیستند اما هرگونه دگرگونی در جامعه نیز مستلزم تغییر فرایندها در طولانی مدت است. ماهیت ساختارمند و رابطه‌ای عملکردهای اجتماعی در ارتباط با پیوند بنیادی آنها با جهان مادی، به شکل‌های خاص جامعه، ثبات و دوام می‌بخشد. این واقعیت که پدیده‌های اجتماعی مفهوم محورند، تحت هیچ شرایطی نباید منجر به این تلقی شود که جهان اجتماعی تنها یک ساختار ذهنی است که در ذهن مردم وجود دارد. بونگه^۲ به طنز در این باره می‌گوید (۱۹۹۳: ۲۰۹): «به راستی، اگر جهان محصول تخیلات ما بود، ما آن را با دوستان خود جمع می‌کردیم». ساختارهای اجتماعی، که هرگاه اعضای جامعه مطابق با مفاهیم خود از واقعیت عمل کنند بازتولید یا دگرگون می‌شوند، پدیده‌های واقعی هستند. آنها شامل نیروها و مکانیسم‌هایی هستند که مستقل از نیت کنش‌های اینجا و اکنون عمل می‌کنند. در این مقام، آنها هر لحظه موضوع ناگذرا (لازم)ی علوم اجتماعی را شکل می‌دهند، که مفهوم‌سازی علمی، همان موضوع گذرای (متعدی) علوم اجتماعی، ناظر به آن است.

در رئالیسم انتقادی، چه در مورد موضوعات علوم طبیعی و چه مسائل علوم اجتماعی، همواره بر مفهوم «مکانیسم‌ها» و «مکانیسم‌های مولد زیربنایی»^۳ و حتی برخی مفاهیم مشابه تاکید شده از آنها سخن گفته می‌شود. در توضیح چستی این مکانیسم‌ها می‌توان گفت مکانیسم‌های مولد همواره دارای خصوصیت زیربنایی هستند، مربوط به لایه یا سطح واقعی واقعیت‌اند و جزو بعد لازم یا ناگذرای معرفت و نظریه علمی‌اند. یعنی همان بخشی از نظریه علمی و متعلق معرفت که برای اینکه موجود باشند و به شیوه‌ای اثرگذار عمل کنند، وابسته و متکی به آگاهی، معنادهی و جهان ذهنی ما نیستند. اگرچه شناختن و معرفت یافتن به این مکانیسم‌ها نیازمند ترکیبی خاص از مهارت‌های ذهنی (مفهومی)، تکنیکی و ادراکی‌اند اما چنین نیستند که غیرقابل شناخت باشند و به معرفت بشری درنیابند. در عین دشواری که برای شناخت این مکانیسم‌ها وجود دارد همین مکانیسم‌ها، موضوع و متعلق مرکزی و غایی معرفت علمی‌اند.

1. Generative mechanisms

2. Mario Bunge

3. Underlying generative mechanisms

عطف توجه به این نکته حائز اهمیت است که اگرچه ایده آلیست‌های استعلایی نیز به وجود چنین مکانیسم‌هایی معتقدند، اما برخلاف رئالیست‌های انتقادی بر این باورند که این مکانیسم‌ها تنها در ذهن وجود دارند، نه در جهان عینی و خارج از ذهن. در مقابل، رئالیست‌های انتقادی معتقدند این مکانیسم‌ها مخلوق و مصنوع ذهن بشری نیستند و روی بسکار بر واقعی بودن این مکانیسم‌ها و توانایی تاثیر علی آنها تاکید دارد. لذا می‌توان چنین گفت: مکانیسم‌های مولد وجود دارند اگرچه به صورت رویدادی و بالفعل درنیایند، عمل می‌کنند اگرچه در اثر مداخله مکانیسم‌های دیگر عملکرد و خروجی آنها به صورت تجربی به شناخت درنیاید و در محدوده معرفت تجربی قرار نگیرند.

علاقه به شناخت مکانیسم‌های علی موثر و موجود در صورتبندی یک رویداد یا پدیده سبب شده تا در علوم اجتماعی تلاش‌هایی برای تقلید از مدل تجربی صورت گیرد و سعی در ایجاد سیستم‌های «نیمه بسته»^۱ داشته باشند. یک مثال معروف، مطالعه استنلی میلگرام^۲ درباره اقتدار و اطاعت است (میلگرام ۱۹۷۴). با این حال، نقدهای جدی به چنین رویکردهایی در علوم اجتماعی وجود دارد. نتایجی که می‌توان از این مطالعات شبه تجربی گرفت، اغلب بسیار محدود است. در برخی از این مطالعات، محقق ممکن است بتواند مکانیسم‌ها و نحوه عملکرد آنها را در یک زمینه خاص (زمینه تجربی مصنوعی) نشان دهد اما نقدها اغلب متوجه تعمیم نتایجی است که از این مطالعات به دست می‌آید. زیرا به نظر می‌رسد بسیاری از محققین طرفدار رویکردهای شبه تجربی در علوم اجتماعی، تأثیر عوامل احتمالی را دست کم می‌گیرند. به عبارت دیگر نتایج بدست آمده در یک زمینه به ندرت می‌تواند در زمینه بسیار پیچیده‌تر دیگری اعمال شود. اما بدون توجه به این ملاحظه، تعمیم یافته‌های یک زمینه به زمینه‌های دیگر اغلب به سهولت و با دقت پایین رخ می‌دهد. این امر نشان می‌دهد که دیدگاه رایج در مورد تحقیقات بین‌رشته‌ای مبنی بر اینکه باید سعی کرد روش‌ها و رویکردهای مختلف را ادغام کرد، قابل دفاع نیست و باید ملاحظات را در نظر گرفت؛ یعنی روش‌هایی با یکدیگر ادغام شوند که در یک لایه یا سطح از واقعیت قرار دارند. در هر سطح، روش‌ها و تکنیک‌هایی برای مطالعه پدیده‌های خاص آن سطح ایجاد شده است. انتقال یک رویکرد روش شناختی از یک سطح به سطح دیگر به ندرت مثمر ثمر است. هر سطح نیازمند رویکرد روش شناختی خاص خود است. برای نمونه، از آنجایی که علوم طبیعی با مکانیسم‌هایی در لایه‌های پایین‌تر سروکار دارند، روش‌هایی را توسعه داده‌اند که متناسب با سیستم بسته طراحی شده‌اند، یعنی طرح‌های تجربی. این روش شناسی به عنوان «بهترین عملکرد»^۳ در این علوم در نظر گرفته می‌شود. با این حال، در علوم اجتماعی که بر

1. Semi-closed

2. Stanley Milgram

3. Best practice

لایه‌های بالاتر پدیده تمرکز می‌شود، هرگز نمی‌توان این کار را انجام داد، مگر در ذهن، یعنی سطح انتزاع، که در اینجا مکانیسم‌های زیادی دخیل هستند. در نتیجه، روش‌شناسی در علوم اجتماعی با روش‌شناسی طراحی شده برای «سیستم‌های باز» مشخص می‌شود.

یک مثال در این ارتباط می‌تواند مربوط به موضوع معلولیت باشد. یک فرضیه تایید شده وجود دارد که یک گرایش وراثتی خاص منجر به نوع خاصی از اختلال شنوایی می‌شود. در همین نمونه، مثلاً محقق دانش بسیار خوبی در مورد مکانیسم‌های فعال در سطوح مولکولی و بیولوژیکی دارد؛ اینکه چه چیزی در کد ژنتیکی باعث آسیب می‌شود و چگونه این آسیب رخ می‌دهد. فرض کنید که یک تحقیق تجربی که برای ارزیابی دقیق‌تر این فرضیه طراحی شده هیچ قاعده تجربی را بین افرادی که دارای استعداد ارثی و بروز کم شنوایی هستند نشان نداده است. این نتیجه را نمی‌توان به عنوان «اثبات»^۱ بر اشتباه بودن فرضیه در نظر گرفت. ممکن است این مکانیسم وجود داشته باشد و قدرت علی آن برای تأثیرگذاری بر سلول‌های شنوایی به شکل مورد انتظار باشد، اما به دلیل مکانیسم‌های مداخله‌گری دیگر در زمینه‌های دیگر مانند رژیم غذایی، وضعیت سلامت، قرار گرفتن در معرض سموم و بسیاری عوامل دیگر، مکانیسم واقعی توسط مکانیسم‌های متعدد دیگری تحت تأثیر قرار گرفته باشد که نتیجه آن متفاوت با نظم تجربی مورد انتظار است. بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که رویکرد روش شناختی باید متناسب با زمینه‌ای طراحی شود که پدیده مورد مطالعه بخشی از آن است (دنرمارک، ۲۰۰۱: ۹-۱۱). در نتیجه می‌توان گفت از آنجایی که رشته‌ها یا حوزه‌های مختلف دانش بر لایه‌های مختلف واقعیت تمرکز دارند لذا رویکردهای روش‌شناختی متفاوتی ایجاد شده است. به عبارت بهتر، هر قشر/لایه، رویکرد روش شناختی خود را می‌طلبد. این ملاحظه هستی‌شناختی و روش شناختی از ملزومات اساسی برای مطالعه و شناسایی مکانیسم‌های مولد زیربنایی است که مسئول صورتبندی رویدادها و پدیده‌ها هستند و شناخت آنها جزو مهمترین غایات اندیشه‌ورزی به طریق رئالیسم انتقادی است.

برای توضیح روشن‌تر آنچه تاکنون در باب مکانیسم‌های مولد علی، چپستی آنها و نقش‌شان در صورتبندی لایه‌های مختلف واقعیت لایه‌بنده شده گفته شد، به یک نمونه از پژوهش‌های تجربی که دارای رویکرد رئالیستی انتقادی است و کوشیده است تا هم ماهیت هستی‌شناختی چندلایه واقعیت را نشان دهد و تمایزهای ماهوی این لایه را به تصویر کشد، اشاره می‌کنم. این پژوهش مربوط به برث دنرمارک^۲ است که در قالب مقاله‌ای با عنوان «پژوهش میان رشته‌ای و رئالیسم انتقادی؛ مثالی از تحقیقات معلولیت»^۳ که در سال ۲۰۰۱ منتشر شده است. بر همین

1. Proof

2. Berth Danermark

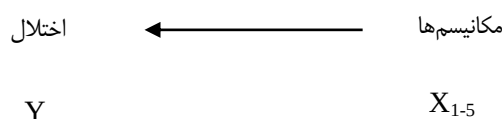
3. Interdisciplinary Research and Critical Realism The Example of Disability Research

اساس، با دقت و تمرکز بیشتری این مقاله را بررسی می‌کنم و می‌کوشم با تشریح مراحل این تحقیق و توضیح آن، درکی از مکانیسم‌های علی مولد که مورد اشاره و تاکید این مکتب است را ارائه کنم.

این تحقیق بر ناشنوایی ناشی از نویز متمرکز است و با اتکا به رئالیسم انتقادی می‌کوشد این پدیده را به عنوان یک واقعیت چند لایه مطالعه کند. با توجه به اینکه رویکرد هستی‌شناختی این مکتب واجد رویکرد چندلایه نسبت به واقعیت و پدیده اجتماعی است (همچنین واقعیت طبیعی، اما در این مقاله تاکید من بر واقعیت اجتماعی است) و برای مطالعه هر لایه باید از روش‌شناسی خاصی استفاده کرد (همان‌طور که قبلاً تقریر شد)، دنرمارک رویکرد میان رشته‌ای را برای این مطالعه برگزیده است. همین امر روشن کننده این واقعیت است که رویکرد روش‌شناسی رئالیسم انتقادی از نوع میان رشته‌ای است. اما میان رشته‌ای که مدنظر رئالیسم انتقادی است چنین نیست که به سادگی روش‌ها، نظریه‌ها و مدل‌های مختلف را بدون توجه به تفاوت‌های‌شان با یکدیگر ادغام و ترکیب کند بلکه صراحتاً بر این نکته تاکید می‌کند که اگرچه صورتبندی یک دانش منسجم برای شناخت یک پدیده یا واقعیت پیچیده و چند لایه ضروری است، اما نمی‌توان به سادگی تمام این روش‌ها، نظریه‌ها و مدل‌های مربوط به روش‌شناسی لایه‌های مختلف را یکپارچه کرد. این رویکرد میان رشته‌ای لایه‌های تجربی، رویدادی و واقعی را شناسایی می‌کند که ممکن است هر کدام با صنفی از اصناف معرفت علمی قرابت داشته باشند. مثلاً، در همین مثال، ممکن است لایه‌ای از ناشنوایی با علوم پزشکی و سلامت مرتبط باشد، لایه‌ای دیگر با روان‌شناسی، و جامعه‌شناسی هم به مطالعه لایه‌ای دیگر از آن بپردازد. دنرمارک همین را در این تحقیق نشان می‌دهد.

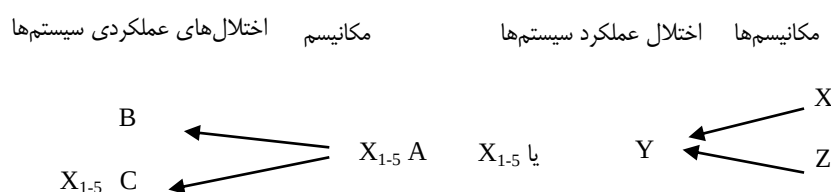
او در این مقاله نشان می‌دهد که یک واقعیت چگونه دارای لایه‌های مختلف است و هر لایه توسط مکانیسم‌های مولد متفاوتی ایجاد می‌شوند؛ سه مفهوم *اختلال*، *عملکرد* و *ناتوانی* را می‌توان با سطوح مختلف واقعیت همراه کرد. اختلال اغلب به منظور توصیف نتایج مکانیسم‌ها در سطح بیولوژیکی استفاده می‌شود. منظور از عملکرد، یا صحیح‌تر، مشکلات عملکردی، معمولاً تظاهرات نقص در زندگی روزمره است. برای مثال قادر به شنیدن صدای پرندگان و موسیقی کلاسیک نیست. گاهی اوقات اختلال منجر به کاهش عملکرد می‌شود، گاهی اوقات نه. به عنوان مثال، اگر فردی بینایی یک چشم خود را از دست بدهد، مغز خود را تنظیم می‌کند و پس از حدود شش ماه عملکرد بینایی بازایی می‌شود. از سوی دیگر، معلولیت یک مفهوم اجتماعی‌تر است. هنگامی که اختلال منجر به کاهش عملکرد شود و این امر پیامدهایی برای تعامل با محیط داشته باشد، به یک ناتوانی تبدیل می‌شود. در مثال دوم، از دست دادن بینایی در یک چشم در آلمان منجر به لغو گواهینامه رانندگی می‌شود، اما در سوئد اینطور نیست (در سوئد شما

مجاز به رانندگی در شش ماه اول پس از معلولیت نیستید). این مثال نشان می‌دهد که ناتوانی توسط عواملی در محیط ایجاد می‌شود. یکی دیگر از جنبه‌های تحقیقات معلولیت از دیدگاه هستی‌شناختی طبقه‌بندی شده این است که اختلال توسط مجموعه‌ای از مکانیسم‌های شناسایی شده ایجاد می‌شود. این موضوع را می‌توان به این شکل نشان داد:



شکل ۲. رابطه مکانیسم و اختلال (دنرمارک، ۲۰۰۱: ۱۴).

مسئله کاهش عملکردها، اغلب وضعیتی پیچیده‌تر را نشان می‌دهد. گاهی اوقات مکانیسم‌های مختلف باعث کاهش عملکرد یکسان می‌شوند. به عنوان مثال ناتوانی در صحبت کردن روان و سلیس می‌تواند ناشی از اختلال در قسمت داخلی گوش باشد، اما در عین حال می‌تواند در نتیجه اختلال در اندام مربوط به گفتار نیز باشد. همچنین ممکن است برعکس هم باشد. مجموعه‌ای از مکانیسم‌های زیست‌شناختی یکسان می‌تواند نارسایی‌های متفاوتی در عملکردها ایجاد کند. یک بیماری نیز می‌تواند منجر به اختلال شنوایی مزمن و اختلال در تعادل شود. اینکه چند مکانیسم متفاوت یک پدیده واحد را ایجاد کنند (در این جا اختلال) و یا یک مکانیسم منجر به ایجاد چند پدیده (در اینجا اختلال) متفاوت شود را می‌توان چنین نمایش داد:



شکل ۳: رابطه مکانیسم‌ها و اختلال‌ها (پدیده‌ها) (دنرمارک، ۲۰۰۱: ۱۴).

در مورد معلولیت (سطح اجتماعی) وضعیت حتی پیچیده‌تر هم هست. مکانیسم‌های مختلف در سطوح پایین‌تر می‌توانند با مکانیسم‌های اجتماعی تداخل داشته باشند و پیامدهای یکسانی ایجاد کنند. فرآیند انگ زدن یک مثال گویا از این موضوع است. اگر فردی فارغ از آنچه که این انحراف را تشکیل می‌دهد، از آنچه که به عنوان رفتار یا دیدگاه عادی تلقی می‌شود منحرف شود، باعث انگ زدن به او می‌شود. این امر منجر به مشکلاتی برای ایجاد و حفظ پیوندهای اجتماعی می‌شود (دنرمارک، ۲۰۰۱: ۱۴).

این مثال تجربی تا اندازه زیادی هم ماهیت چندلایه واقعیت را به تصویر کشید و هم نقش مکانیسم‌های علی مولد و نسبت آنها را با خلق پدیده‌ها نشان داد.

تبیین در رئالیسم انتقادی

می‌توان با استفاده از مکاتب مختلف فلسفی - اجتماعی به توصیف و یا حتی تبیین پدیده‌ها و رویدادهای مختلف پرداخت، اما تنها به کمک رئالیسم انتقادی است که محققان علوم اجتماعی قادر خواهند بود علاوه بر پاسخ به پرسش چه عوامل/زمینه‌هایی در صورت‌بندی و یا تغییر فلان پدیده مؤثرند؟، این پرسش را طرح کنند و در پی یافتن پاسخ آن باشند که چرا /غلب /این عوامل/زمینه‌ها با فلان پدیده همراه /ند؟ این لنز و این سطح از تبیین که فراتر از یافتن روابط علی و معلولی می‌رود، وجه ممیزه مهم رئالیسم انتقادی است که می‌تواند آن را در قیاس با سایر مکاتب اجتماعی و فلسفی برجسته کند. «این تغییر عمیق در هدف پژوهش تجربی و حرکت از چه کسی به چرایی و در چه زمینه‌ای در هستی‌شناسی رئالیستی انتقادی مورد تاکید است» (هستینگز، ۲۰۲۱: ۴۶۱). از طریق لنز هستی‌شناختی رئالیسم انتقادی است که می‌توان برای تبیین علی یک پدیده انسانی و اجتماعی، همزمان به مطالعه مکانیسم‌های ساختارهای اجتماعی و هنجاری از یک سو، و تجارب فردی، ویژگی‌های خاص و انگیزه‌های شخصی، از سوی دیگر، پرداخت (هستینگز، ۲۰۲۱: ۴۶۱).

نسبت میان قوانین علمی و مکانیسم‌های مولد نیز قابل تامل است؛ از نظر روی بسکار قوانین علمی بیان‌کننده مکانیسم‌هایی‌اند که واقعی‌اند اما الزاماً ممکن است فعلیت نیافته باشند و قابل ادراک تجربی نباشند. بنابراین، سخن بسکار این است که قوانین علمی برای سیستم‌های باز و بسته به یکسان عمل می‌کنند زیرا مکانیسم‌های واقعی، جدا از باز و بسته بودن سیستم، وجود دارند. همان‌گونه که پیش‌تر مطرح شده، از دید رئالیسم انتقادی برای عقلانی بودن فعالیت آزمایشگاهی باید این اعتقاد وجود داشته باشد که آن قانون علی که تحت فعالیت علمی بدست می‌آید و کشف می‌شود باید در سیستم باز هم صدق کند. لذا می‌توان چنین استدلال کرد که ایده قوانین علی وابسته به انتظام‌های تجربه شده، آنچنان که هیوم می‌گفت، به اشتباه به صورت قوانین علی الزاماً بالفعل و رویدادی اند تلقی می‌شوند. همان نگاهی که «فعلیت گرایی»^۱ نامیده می‌شود.

هدف اصلی در پژوهش مبتنی بر رئالیسم انتقادی، ارائه‌ی گزاره‌های روشن، دقیق و با پشتوانه‌ی تجربی درباره‌ی علیت است؛ به‌ویژه اینکه چگونه و چرا یک پدیده رخ داده است. ما تنها در صورتی می‌توانیم مدعی علیتی باشیم که «رویداد E، تحت شرایطی که واقعاً وجود داشته، رخ نمی‌داد مگر در نتیجه‌ی عملکرد X (یک مکانیسم مولد پنهان زیربنایی) (بسکار، ۲۰۰۵:

1. Actualism

(۱۰۱). در رئالیسم انتقادی، علیت بر توالی منظم رویدادها یا تحلیل همبستگی میان آن‌ها مبتنی نیست (سیر، ۲۰۰۰) بلکه تمرکز را بر توصیف صریح علیت از طریق توضیح ابزارها یا فرایندهایی که رویدادها را از طریق ساختارها، کنش‌ها و شرایط زمینه‌ای خاص در یک موقعیت معین تولید می‌کنند، می‌گذارد (واین و ویلیامز، ۷۸۹).

در رئالیسم انتقادی میان مکانیسم‌های علی (قوانین علی) و الگوهای پیوسته و روال‌مند رویدادها تمایز وجود دارد. در این مکتب میان قانون علی و تعمیم‌ها یا الگوهای تجربی و تجربه‌پذیر تمایز وجود دارد. یعنی قانون علی معادل تعمیم‌های تجربی یا الگوهای تجربه‌پذیر یا زنجیرهٔ رخدادهای واجد الگوی تعاقب و توالی قابل ادراک تجربی نیستند. بنابراین، اگرچه تعمیم‌های ساده تجربی، مانند اینکه حقوق کارگران در بخش خصوصی متأثر از جنسیت نیست، ممکن است با اولین نمونه نقض ابطال شوند اما قوانین علی باید به مثابه اصول تئوری‌هایی که در باب شیوه‌های عملکرد موضوعات و اشیاء مطالبی را به ما می‌گویند، تلقی شوند. به علاوه، قوانین علی به طور طبیعی به تجربه در نمی‌آیند بلکه برای آزمون تجربی شان به خلق یک سیستم و شرایط بسته نیاز است. در واقع، رئالیسم انتقادی معتقد است بیشتر محققان با مشاهده روال‌مندی و پیوستگی میان رخدادها تصور می‌کنند قانونی را برای تبیین مشاهده‌ی موجود کشف کرده‌اند درحالی‌که آنچه برای تبیین چرایی این رخداد لازم است نه این روال‌مندی بلکه مکانیسم (قوانین علی) بنیادی است که باید به عنوان غایت تحقیق بدست آید (مینگرز، ۲۰۰۶: ۲۱). تبیین رئالیستی انتقادی به دنبال شناسایی این مکانیسم‌های مولد بنیادی است. مکانیسم‌هایی که رخدادهای اجتماعی را صورتبندی می‌کنند و تغییر می‌دهند.

در آنچه قانون علی نامیده می‌شود یک امر فراواقعی^۱ که فراتر از الگوی رویدادها است و تحت هر شرایطی - سیستم باز یا بسته - همان عملکرد واحد خود را دارد، پیش‌فرض گرفته می‌شود. در واقع، مکانیسم‌های مولد طبیعت به مثابه نیروهای علی اشیاء و پدیده‌ها وجود دارند. به عبارت دیگر، از دیدگاه رئالیسم انتقادی قوانین علی باید به عنوان «گرایش»^۲ تلقی شوند. به این معنی که گرایش‌ها، نیروهایی هستند که ممکن است عمل^۳ کنند بدون اینکه فعلیت یافته باشند. در حقیقت، در مفهوم گرایش، مفهوم نیروی در حال حرکت نهفته است. این همان گزاره‌های شرطی است که روی بسکار گزاره‌های شرطی^۴ نرَمیک می‌نامد. گزاره‌های شرطی نرَمیک گونه‌ای از گزاره‌های شرطی‌اند که عملکرد امکان و احتمال‌هایی که نیاز ندارند در یک خروجی خاص آشکار شوند را مشخص می‌کنند (بسکار، ۱۹۷۵: ۴۱). این گزاره‌ها به نیروها و مکانیسم‌های بالقوه‌ای اشاره دارند که در عین حال که وجود دارند اما لزوماً به فعلیت در نمی‌آیند

1. Transfactual
2. Tendency
3. Exercise
4. Normic

و به رخداد تبدیل نمی‌شوند؛ اگرچه تحقق تجربی آنها و به فعلیت رسیدن‌شان نیز کاملاً ممکن است و هیچ ممانعت یا عدم امکان عقلی و ماهوی برای آنها وجود ندارد. بلکه تنها چیزی که هست این است که در شرایط سیستم باز ممکن است در اثر دخالت مکانیسم‌ها و نیروهای دیگر، امکان تحقق آنها به صورت رویدادی و تجربی سلب شود یا خروجی و نتیجه آنها به گونه‌ای دیگر صورتبندی شود. در حقیقت، از نظر رئالیسم انتقادی، با این توضیحات، قوانین علی از جنس گزاره‌های شرطی نرمیک‌اند. خلاصه سخن این است که رئالیسم انتقادی میان قانون علی و رخدادهای تجربی الگومند تمایز قائل است و آنچه را اصیل می‌داند و موضوع علم تلقی می‌کند، همان قوانین علی است.

در ادامه این بحث باید گفت میان تحلیل‌های انتزاعی و ساختاری از یک سو، و تحلیل‌های علی از سوی دیگر، نسبتی وجود دارد. ماهیت امور انتزاعی این‌گونه است که هماهنگ^۱ و همزمان^۲ اند. آنها «زمان را متوقف کرده» و به «اینجا و اکنون» اشاره می‌کنند در نتیجه آنها نمی‌توانند چیزی در مورد فرآیندها و تغییرات به ما بگویند، در بهترین حالت مگر به شیوه غیرمستقیم. اگر بخواهیم بُعد پویای واقعیت را بفهمیم (بی‌تردید، اگر دانش شامل این بعد نباشد هم کسل‌کننده و هم عملاً بی‌ربط خواهد بود)، تحلیل‌های انتزاعی و ساختاری باید به وسیله تحلیل شرایط علی - همان تحلیل علی - تکمیل شوند. تحلیل علی با تبیین چرایی رخ دادن چیزی که واقعاً روی داده، سر و کار دارد. طبیعتاً هدف از تبیین، تنها ارائه شیوه راهنمای هر مطالعه علمی نیست بلکه در زمینه‌های خاص، برای توصیف، شمارش، بررسی یا تفسیر پدیده‌هایی که مدنظر ما بوده، ممکن است بسیار کارآمد باشد. با این وجود، امکان تعیین شرایط علی، یا روابط علی، زیربنای انواع مختلف رویدادها (به عبارت دیگر توضیح «چگونگی وقوع رویداد») است، که خود در علم مرکزیت و محوریت دارد. این امر مربوط به این واقعیت است که علم یک فعالیت عملی بوده که ما از آن برای جهت‌دهی خودمان در زندگی بهره می‌بریم. اگر بدانیم چه چیزی زیربنای مجموعه‌ای خاص از رویدادها است، آنگاه می‌توانیم - البته این تنها فرض است - مداخله کنیم و مسیرهای آینده رویدادها را هدایت کنیم و آنها را به طرق مختلف با مقاصد و اهدافمان تطبیق دهیم. از طرف دیگر، اگر پی بردیم که نمی‌توانیم بر روند رویدادها تأثیر بگذاریم، باز هم می‌توانیم با پیش‌بینی روند، آن را بهتر تعدیل کنیم. به عنوان مثال، ما می‌توانیم از یک زلزله یا یک بیماری همه گیر که در برابر آن واکسیناسیون وجود ندارد فرار کنیم. در هر صورت ما افزایش قابلیت پیش‌بینی را چیزی می‌دانیم که شانس ما را برای کنترل نیز افزایش می‌دهد.

علیت در رئالیسم انتقادی به گونه‌ای مطرح می‌شود که بتواند لایه‌های مختلف را تبیین‌پذیر کند. به همین سبب می‌کوشد اصناف و انواعی از متغیرها، عوامل، زمینه‌ها، علل و دلایل را مورد

1. Synchronous

2. Simultaneous

واکاوی قرار دهد تا تبیین جامع‌تری از این لایه‌ها ارائه کند. به همین جهت مطالعات اجتماعی مبتنی بر رئالیسم انتقادی می‌کوشد به این پرسش‌ها پاسخ دهد که «چگونه و چرا مکانیسم‌های ساختارهای اجتماعی و هنجاری، تجارب فردی، ویژگی‌های خاص و انگیزه‌های شخصی می‌توانند در زمینه‌های مختلف و شرایطی که ممکن است قدرت علی آنها را فعال یا محدود کند، تعامل داشته باشند و سبب شوند پدیده، رویداد یا وضعیت خاصی محقق و ممکن شود» (هستینگز، ۲۰۲۱: ۴۶۱).

غایت محقق رئالیست انتقادی در انجام پژوهش‌های تجربی از نظر روش‌شناسی ارائه یک مدل تبیینی علی است. این مدل، اگرچه می‌تواند در پژوهش‌های مختلف به صورت‌های متفاوتی باشد و عناصر مختلفی را در خود داشته باشد، می‌تواند در مجموع شامل این عناصر باشد: (۱) تقریر ساختارهای تعریف‌کننده موضوع و روابط آنها، (۲) شناسایی شرایط، ساختارها و مکانیسم‌ها در هر یک از سه سطح واقعیت دخیل در تبیین ارائه شده (ساختارهای اجتماعی / هنجاری، تجربه و رویدادهای فردی و سطوح روان‌شناختی) و (۳) شرح مکتوب و مفصلی از چارچوب تبیینی، با تکیه بر شواهد تجربی حاصل از پژوهش و به شدت متکی به طیف وسیعی از ادبیات میان رشته‌ای است که از روش‌ها و روش‌شناسی‌های متعددی عبور می‌کند (هستینگز، ۲۰۲۱: ۴۶۹).

نمونه اجتماعی این مطلب را می‌توان در کار هستینگز در باب تبیین جامعه‌شناختی بی‌خانمانی در میان خانواده‌های استرالیایی (۲۰۲۱) مشاهده کرد. پرسش او در این کار این بوده که «مکانیسم‌های علی بی‌خانمانی «فرهنگی» معاصر برای خانواده‌های محروم استرالیایی دارای فرزند چیست؟» (هستینگز، ۲۰۲۱: ۴۶۶). او این پرسش دقیق و هوشمندانه را مطرح می‌کند که «با توجه به نقش فقر در بی‌خانمانی خانواده‌های استرالیایی، می‌خواستم بفهمم که چرا برخی از خانواده‌هایی که در فقر زندگی می‌کنند بی‌خانمان می‌شوند و برخی دیگر نه». «ساختارها، زمینه‌ها و مکانیسم‌هایی که می‌تواند این را توضیح دهد چیست؟» (هستینگز، ۲۰۲۱: ۴۶۶). در واقع هستینگز می‌خواسته بداند اگر فقر علت بی‌خانمانی است، پس چرا این متغیر در برخی از خانواده‌ها منجر به بی‌خانمانی می‌شود اما برخی خانواده‌های فقیر نیز هستند که الزاماً بی‌خانمان نیستند؟ به عبارت دیگر، اگر فقر علت بی‌خانمانی است پس چرا در برخی موارد این رابطه علی میان دو متغیر «فقر» و «بی‌خانمانی» محقق می‌شود اما در برخی موارد نه. این پرسش در بردارنده این دیدگاه است که فقر اگرچه علت است اما مکانیسم علی نیست لذا برای تبیین بی‌خانمانی میان خانواده‌های استرالیایی باید فراتر از یک رابطه علی رفت و به دنبال کشف و شناسایی مکانیسم علی بود.

فرایند استدلال مطرح شده در مقاله تا اینجا به ما اجازه می‌دهد این گونه ادعا کنیم: رئالیسم انتقادی مبتنی بر درک ضرورت طبیعی^۱ در زندگی است. اشیاء به واسطه ساختارشان واجد آن

1. Natural necessity

نیرویی هستند که در آنهاست و مکانیسم‌ها به واسطه این ساختار، آن گونه که هستند، وجود دارند؛ این همان ماهیت شیء است. بین ماهیت یک شیء و قدرت و گرایش‌های علی آن رابطه‌ای درونی و ضروری وجود دارد. این را می‌توان به صورت زیر نیز بیان کرد (کولیر، ۱۹۹۴: ۴۳): «اشیاء به دلیل ساختارشان دارای قدرت‌هایی هستند. ... ساختارها از طریق مقداری درون داد و «علل کارآمد» باعث اعمال این قدرت‌ها می‌شوند، به عنوان مثال وقتی به کبریت ضربه می‌زنید، روشن می‌شود». این به نوبه خود نمونه‌ای از مکانیسمی است که یک رویداد را خلق کرده است. مکانیسم آن چیزی است که می‌تواند باعث وقوع چیزی در جهان شود و از این نظر مکانیسم‌ها می‌توانند انواع مختلفی داشته باشند.

آن چه رئالیسم انتقادی را در اینجا به نظریه‌ای متمایز بدل می‌کند این است که می‌گوید قدرت علی چیزها و ابژه‌ها و ساختارها یا ممکن است اعمال شود^۱ و تحقق یابد^۲ (چوب را فشار می‌دهیم و می‌شکند) یا ممکن است اعمال نشود اما تحقق یابد (قلدر محله هرگز جلومان را نگرفته اما می‌دانیم که می‌تواند بگیرد) یا ممکن است اعمال شود اما تحقق نیابد (چوب را فشار می‌دهیم و نمی‌شکند) یا اعمال شود و درک نشود (کوهی ریزش می‌کند). با توجه به این‌ها می‌توان گفت که «اگر رویدادها به دلیل قدرت‌های چیزها اتفاق می‌افتند و این قدرت‌ها، حتا اگر اعمال نشوند، وجود دارند پس قدرت‌های چیزها باید به خاطر ساختارشان وجود داشته باشند» (شیپوی، ۲۰۱۱: ۷۹). هم جامعه به مثابه‌ی ساختاری فراگیر و هم فرد مشخصاً یکتا یا شخص («همچون یک ساختارگان لایه‌لایه»^۳) (هارتویگ، ۲۰۰۷: ۴۴۱) دارای قدرت‌های علی هستند و این قدرت‌های علی هنگامی که اعمال می‌شوند، گرایش می‌خوانیم‌شان.

بسکار گرایش را به دو معنا به کار می‌برد: اولی به معنای قدرتی اعمال شده اما تحقق نیافته و دومی به معنای «جهت‌گیری پایدار»^۴ چیزها. بسکار مثالی جالب از گرایش به معنای دوم می‌آورد: «همه‌ی انسان‌ها (در انواع مشخص جوامع) قدرت دزدیدن دارند؛ دزدخوها گرایش به انجام آن دارند» (شیپوی، ۲۰۱۱: ۸۰). گرایش‌ها در پژوهش اجتماعی اهمیت بسیاری دارند البته به هیچ وجه نباید صرفاً ذهنی یا اعتقادی و نه صرفاً آگاهانه در نظر گرفته شوند. تنها با قرار گرفتن در رابطه‌ای وجودشناختی با قدرت‌های علی چیزهاست که می‌توان فهمی انضمامی از آن‌ها پیدا کرد. در پژوهش اجتماعی گاهی می‌کوشیم از گرایش‌ها، یعنی قدرت‌های علی اعمال‌شده‌ی ابژه‌ها، به سمت فهم قدرت‌های علی و سازوکارها پیش برویم. چنین رویکردی ما را از درکی جبرباورانه از زندگی اجتماعی مصون می‌کند چراکه «درست برخلاف مسیر جبرباورانه،

1. Exercised

2. Realized

3. Laminated structuratum

4. Enduring orientations

5. Kleptomaniacs افراد دارای گرایش شدید روانی به دزدیدن و برداشتن پنهانی مال غیر (نوعی وضع روان‌شناختی)

یک گرایش شیوهی متمایز عمل کردن یا اثر فرابالفعل یک سازوکار علی خاص (یا مجموعه‌ای از سازوکارها) است که شناخت علمی‌مان از جهان، ما را به این باور می‌رساند که آن [سازوکار(ها)] وجود دارند، چه گرایش مورد نظر در تکه‌ای خاص از شواهد تجربی خود را نمایان کند چه نکند» (هارتویگ، ۲۰۰۷: ۴۵۹).

اشاره شد که یک مکانیسم مولد زمانی که فعال شود، عمل می‌کند. اما بر خلاف رابطه درونی و ضروری بین پدیده و قدرت‌های علی آنها، رابطه بین قدرت‌ها یا سازوکارهای علی و تأثیرات آنها معین نیست، بلکه بیرونی و غیرحتمی است. این واقعیت که یک مکانیسم مولد فقط زمانی عمل می‌کند که فعال شده باشد، نشان می‌دهد که اینگونه نیست که یک مکانیسم همواره کار کند بلکه حتی اگر راه‌اندازی یا فعال شود، باز هم موقعیت یا شرایط فعلی تعیین می‌کند که آیا کار خواهد کرد یا خیر؛ و اگر کار کرد، تأثیر واقعی نیز به شرایط بستگی دارد.

باید به تمایز بنیادی که رئالیسم انتقادی در این موضوع در قیاس با بخش‌های بزرگی از ادراک تثبیت شده علم دارد، توجه شود. دلیل این رابطه بیرونی بین مکانیسم‌های علی و تأثیراتشان این است که در زیربنای پدیده‌های لایه رویدادی، مکانیسم‌های زیادی به طور همزمان فعال هستند. بنابراین، برونداد این رویدادها یک اثر ترکیبی پیچیده از تأثیرات ناشی از مکانیسم‌های مختلف است، جایی که برخی مکانیسم‌ها یکدیگر را تقویت می‌کنند و برخی دیگر تجلیات یکدیگر را ناکام می‌کنند. در مجموع - اینکه اشیاء دارای قدرت هستند، خواه اعمال شوند یا نه، مکانیسم‌ها وجود دارند، خواه تحریک شوند یا نه و اثرات مکانیسم‌ها امری غیرقطعی است - به این معنی است که می‌توانیم بگوییم که یک شیء خاص گرایش دارد به روشی خاص عمل یا رفتار کند. با این حال، اینکه آیا واقعاً به این شکل عمل یا رفتار خواهد کرد، موضوع کاملاً متفاوتی است. کبریت این قدرت را دارد که در صورت تحریک شعله‌ور شود، اما برای این کار لازم است که کسی آن را روشن کند، خیس نباشد یا آسیب دیگری به آن وارد نشود، اکسیژن در هوا وجود داشته باشد و غیره. در بیشتر موارد ترکیب‌های بی‌شماری از شرایط ممکن وجود دارد (اشیاء دیگری که قدرت‌ها و مکانیسم‌های خاص خود را دارند) که شاید بر اینکه یک قدرت علی خاص خود را نشان دهد یا نه، تأثیر بگذارد.

همین اصول برای موضوعات اجتماعی نیز صدق می‌کند اما پیامدها تا حدودی متفاوت است زیرا ساختارهای اجتماعی نمی‌توانند مستقل از کنش‌های افراد وجود داشته باشند. برای سهولت، از سازمان و موقعیت‌های کار مژدی که در جامعه ما یک ساختار اجتماعی قوی با تأثیرات بسیار ملموس است، مثال بزنیم. ساختار کار مژدی این قدرت را دارد که بر وضعیت ما به عنوان انسان در جامعه‌ای که در آن قرار داریم - برای تعیین شرایط آن - تأثیر بگذارد. از این رو، ما را و می‌دارد تا به روش‌های معینی استدلال کنیم و اعمال معینی را انجام دهیم؛ ما کار

می‌خواهیم، دنبال کار می‌گردیم، تحصیل می‌کنیم، هر روز کاری سر کار می‌رویم، بخش زیادی از وقت و زندگی خود را صرف کار می‌کنیم و غیره. و هر بار که کسی به این طریق عمل می‌کند، مکانیسمی که ساختار کار مزدی را بازتولید می‌کند، فعال می‌شود، که این نیز به نوبه خود اقدامات جدیدی از همان نوع ایجاد می‌کند. از آنجا که ساختارهای اجتماعی برای تحقق خود به کنش‌های انسانی نیاز دارند، این کنش‌ها هم عوامل راه اندازی و هم اثرات مکانیسم‌های مولد ساختارهای اجتماعی را تشکیل می‌دهند؛ در این مثال یعنی مکانیسم‌های کار مزدی.

همچنین این معنی را نیز در خود دارد که «قوانین علی ... باید به مثابه گرایش‌ها تحلیل شوند» (بسکار، ۱۹۷۸: ۵۰). این یک درک کاملاً متفاوت از معنای «قانون علمی»^۱ برای قانون رایج است. آنچه معمولاً از «قوانین علمی» مراد می‌شود، گزاره‌های مستدل درباره قوانین تجربی جهانی از نوع زیر است: «اگر A، پس B»، و این قاعده مندی سیر حوادث به خودی خود است که به عنوان ارتباط علی درک می‌شود. با این حال، ما تجربیات روزانه فراوانی از این واقعیت داریم که قوانین به ندرت به این شکل عمل می‌کنند. هواپیماها و پرندگان دائماً قوانین جاذبه را زیر پا می‌گذارند. اما در این موارد ما معمولاً این قوانین را باطل نمی‌دانیم بلکه به این نتیجه می‌رسیم که مکانیسم‌های قانون گرانس ممکن است به‌طور موقت توسط مکانیسم‌های دیگری (که در پرندگان و هواپیماها وجود دارد) اصلاح شوند.

یکی از جنبه‌های مهم این امر مربوط به یک ویژگی از گرایش‌ها است که ممکن است عجیب به نظر برسد:

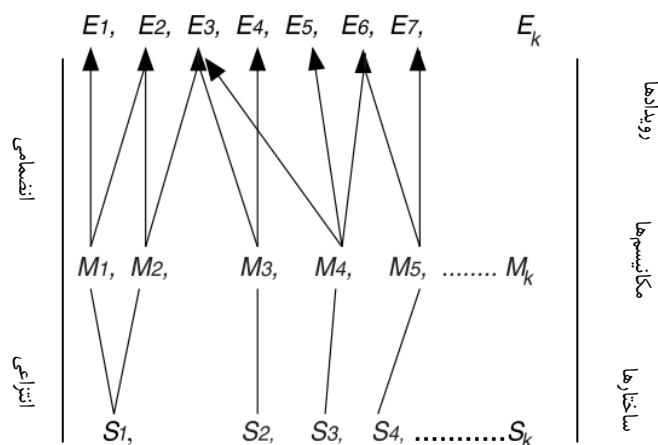
دو گرایش ممکن است با یکدیگر مقابله کنند به طوری که هیچ یک از آنها عملی نشود. در مورد انسان، خواستن چیزی مانند گرایش به انجام رفتار خاصی است و همه ما می‌دانیم که دو گرایش ممکن است یکدیگر را خنثی کند. هر کسی احتمالاً در برهه‌ای از زمان در موقعیتی قرار گرفته است که، مانند الاغ بوریدان^۲، بین دو نوع یونجه ایستاده و نمی‌داند کدام یک را انتخاب کند. ممکن است همزمان در دو جهت متضاد کشیده شویم، نتیجه این می‌شود که در جای خود بمانیم و کاری نکنیم. درحالی که، آنچنان که از بیرون دیده می‌شود، ممکن است اینگونه به نظر برسد که تحت تأثیر هیچ چیز قرار نگرفته ایم. از سوی دیگر، گرایش‌ها می‌توانند در یک جهت هدایت شوند و در نتیجه یکدیگر را

1. Scientific law

۲. موضوع الاغ بوریدان مربوط به یکی از انواع پارادوکس‌ها است. موضوع این است که الاغی گرسنه را به فاصله مساوی از دو کپه یونجه در نظر می‌گیرند، برخی استدلال می‌کنند که الاغ مزبور به سبب ناتوانی اراده به عمل، خواهد مُرد. این مسئله را ژان بوریدان در فلسفه مدرسی مطرح کرده است که البته ابتدا ارسطو آن را به شکلی در نجوم مطرح کرده بود. همچنین به مضمون این مسئله، افلاطون، غزالی، ابن سینا، دانت و ... اشاره داشته‌اند. (م)

تقویت کنند. با این حال، ویژگی‌های متمایز آن‌ها زمانی که با یکدیگر مقابله می‌کنند به وضوح آشکار می‌شوند (یوهانسون، ۱۹۸۴: ۸۸-۸۹ به نقل از دنرمارک و همکاران، ۲۰۰۲: ۵۷).

بنابراین وقتی می‌خواهیم پدیده‌های جهان را توضیح دهیم، تنها انجام مشاهدات تجربی کافی نیست. این مشاهدات به ندرت موفق می‌شوند مکانیسم‌های زیربنایی تولیدکننده پدیده‌ها را به تصویر بکشند. با این حال، تنها اشاره به مکانیسم‌های مولد زیربنایی پدیده‌ها کافی نخواهد بود. ما همچنین باید حالت‌های عملکرد غیر آشکار یا تحقق نیافته آن‌ها را نیز در نظر بگیریم. نیروها و مکانیسم‌ها ممکن است وجود داشته باشند و کار کنند بدون اینکه ما بتوانیم ابتدا به ساکن هیچ ارتباطی بین آن‌ها و تأثیراتی که ایجاد می‌کنند تشخیص دهیم. بسکار (۱۹۷۸: ۵۰) می‌گوید: «ایده فعالیت مداوم، که مفهوم گرایش ناظر به آن طراحی شده است، متمایز از ایده قدرت پایدار است». در مفهوم گرایش مفهوم قدرت به معنای واقعی کلمه جریان دارد. بنابراین گزاره‌های مربوط به گرایش‌ها، ^۱فراواقعی هستند، یعنی می‌گویند که اشیاء مستقل از نتیجه واقعی و جدا از رویدادهای واقعی، کار می‌کنند. بنابراین قوانین علمی نه گزاره‌های تجربی هستند (یعنی گزاره‌هایی درباره تجربیات)، و نه گزاره‌هایی درباره رویدادها؛ آن‌ها گزاره‌هایی در باب مکانیسم‌ها یا شیوه‌های کار پدیده‌های فعالی هستند که به طور مستقل و فراواقعی وجود دارند. این رابطه را می‌توان مانند شکل ۴ توصیف کرد.



شکل ۴. ساختارها، مکانیسم‌ها و رویدادها

منبع: Sayer 1992: 117

شکل ۴ مجموعه‌ای از رویدادها، مکانیسم‌ها و ساختارها را به گونه‌ای که در یک کل پیچیده و مرکب، مثلاً جامعه انسانی، وجود دارند نشان می‌دهد. وقتی مکانیسم‌های ساختاری فعال می‌شوند، بسته به مکانیسم‌های دیگری که در آن زمان با آنها ترکیب می‌شوند، اثرات خاصی ایجاد می‌کنند. یک مکانیسم خاص می‌تواند اعمال کاملاً متفاوتی را در زمان‌های مختلف ایجاد کند و برعکس، یک رویداد می‌تواند به علل^۱ کاملاً متفاوتی ایجاد شود. بنابراین وظیفه علم نیز این است که تا آنجا که ممکن است تلاش کند فراتر از ادعای صرفاً تجربی یک پدیده معین، به توصیف آنچه در شیء موجود است و بودن آن را ممکن ساخته، دست یابد. ما نمی‌توانیم فقط با دانستن اینکه A توسط B دنبال می‌شود، قانع شویم. بلکه یک تبیین علمی باید توضیح دهد که چگونه این اتفاق می‌افتد، فرآیندی که A در آن B را تولید می‌کند چگونه است؛ البته اگر اساساً بین رویدادهای مشاهده‌شده رابطه علی واقعی وجود داشته باشد. در اینجا باید سؤالات فراواقعی را مطرح کنیم؛ ما باید با فرض و شناسایی مکانیسم‌های مولدی که رویداد را ممکن ساخته است، بکوشیم فراتر از رویداد واقعی را ببینیم.

درک رئالیستی انتقادی از ضرورت طبیعی، یعنی رابطه درونی و ضروری بین ساختارها، نیروها، مکانیسم‌ها و گرایش‌ها، هم در علوم طبیعی و هم در علوم اجتماعی قابل دفاع است. اما این شرایط که رابطه بین نیروها یا مکانیسم‌های علی از نوع ممکن^۲ است، زمانی که جامعه انسانی موضوع معرفت باشد، پیامدهای بسیار خاص و اغلب نادیده گرفته شده با خود دارد. این امر می‌تواند در پژوهشی مستقل بررسی شود.

نتیجه‌گیری و بحث

در این مقاله سعی کردم دو موضوع را مورد بحث و بررسی قرار دهم؛ یکی از آنها مبحث مکانیسم‌های علی مولد زیربنایی در رئالیسم انتقادی بود. از منظر هستی‌شناختی، این مکانیسم‌ها اگرچه پنهان‌اند و به سادگی به چنگ محقق نمی‌آیند اما سازوکار علی بنیادی رویدادها هستند. همچنین، در هر لایه از واقعیت مورد نظر مکانیسم‌های مولد علی وجود دارند که امکان تحقق آن لایه را ممکن می‌کند. یک مکانیسم نمی‌تواند تمام لایه‌های یک رویداد را ممکن کند بلکه هر لایه به مکانیسم(های) متفاوتی نیاز دارد. در عین حال، با لحاظ کردن زمینه‌مندی باید گفت شناسایی مکانیسم‌های علی یک لایه در یک زمینه نمی‌تواند تضمین کننده این امر باشد که این رابطه علی در زمینه‌های مکانی و زمانی متفاوت نیز برقرار است. بلکه به سبب نقش مکانیسم‌های مداخله‌گر و یا تسهیل‌گر، ممکن است یک مکانیسم علی در یک زمینه امکان تحقق یک لایه را

۱. اگرچه نویسندگان در متن از کلمه «دلایل» (reasons) استفاده کرده‌اند اما با توجه به تفاوت‌های علت و دلیل و همچنین ماهیت مطلب،

به نظر می‌رسد در اینجا بهتر است به جای دلایل از علل (causes) استفاده کرد. (م).

ممکن کند اما در زمینه دیگر، به سبب مداخله سایر مکانیسم‌های علی، چنین چیزی ممکن نشود و حتی از تحقق آن لایه جلوگیری شود. همانطور که بیان شد، این امکان بسیار جدی است که چند مکانیسم متفاوت منجر به تحقق یک لایه مشخص شوند و یا چند لایه متفاوت در نتیجه عملکرد یک مکانیسم واحد ایجاد شوند. اهمیت شناسایی مکانیسم و پرداختن به آن در پژوهش‌های رئالیستی انتقادی این است که بدون شناسایی آنها نمی‌توان به تبیین دست یافت. این مکانیسم‌ها همان نیروهایی هستند که تحقق یک رویداد، وضعیت یا پدیده را ممکن می‌کنند. این تفاوت تبیین در رئالیسم انتقادی با معنایی متعارف تبیین است.

تمایز میان روابط علی و مکانیسم‌ها در این مقاله مورد توجه قرار گرفت. در واقع، روابط علی میان متغیرها همان مکانیسم علی مولد نیست. رئالیسم انتقادی بسیار بر تمایز این دو تأکید دارد و معتقد است آنچه باید در پی کشف و شناسایی آن باشیم، نه روابط علی میان دو یا چند متغیر بلکه همان مکانیسم‌های مولد علی‌اند. شناسایی این مکانیسم‌ها به سبب پنهان بودنشان اگرچه دشوار است اما غایت کار علمی دانشمند، از جمله دانشمند علوم اجتماعی، باید باشد. به علاوه، در این مکتب میان قانون علمی و روال‌مندی و توالی میان رویدادها نیز تمایز وجود دارد و در این نوشتار کوشیدم به این موارد اشاره کنم.

مبحث دوم تبیین در رئالیسم انتقادی است که همان‌طور که توضیح داده شد، تبیین در این معنای خاصی دارد و چیزی بیش از یافتن روابط علی است. شناسایی مکانیسم‌های علی زیربنایی غایت پژوهش رئالیستی انتقادی است و دقیقاً به معنی تبیین است. تبیین در این مکتب واجد ژرفانگری خاصی است که طبق آن محقق رئالیست انتقادی باید در پی شناسایی مکانیسم‌های زیربنایی باشد که این مکانیسم عامل تحقق در لایه‌های مختلف واقعیت‌اند. در هر لایه از واقعیت نیز مکانیسم‌های خاصی نقش ایفا می‌کنند. در واقع، هر مکانیسمی در یک لایه خاص فعال است و تحقق آن لایه را ممکن کرده است. یکی از مفروضات اساسی رئالیسم انتقادی در باب ماهیت واقعیت این است که واقعیت از لایه‌های مختلفی تشکیل شده که مشتمل بر مکانیسم‌هایی هستند که این مکانیسم‌ها در زمینه‌های خاصی فعال شده‌اند. نتیجه چنین فرضی این است که تجلی‌ها و مصادیق تجربی واقعیت را نمی‌توان به مثابه قاعده‌مندی بلکه به عنوان «گرایش»‌هایی تلقی کرد. چنین فرضی شامل این نتیجه نیز هست که اگر مکانیسمی و نوع نتیجه‌ای که ایجاد می‌کند منجر به تحقق یک مصداق یا الگوی تجربی قابل انتظار نشد، به طور کامل کنار گذاشته شود (دنرمارک، ۲۰۰۱: ۹-۱۰). به این معنی که ممکن است یک مکانیسم که برای تحقق مصداق تجربی «الف» پیش در نظر گرفته شده، منجر به تحقق این مصداق نشود اما در مقابل، موجب تحقق مصداق و الگوی تجربی «ب» شود. در این صورت نباید تنها به این علت که این مکانیسم منجر به تحقق الگوی تجربی مدنظر نشده کنار گذاشته شود چون همان

مکانیسم موجبات تحقق الگوی تجربی دیگری را محقق کرده که الزاما ممکن است در همان پژوهش مشخص به شناخت درنیاید اما در پژوهش‌های دیگری و یا در همان پژوهش و در مرحله‌ی دیگری شناخته شود. در مثال‌هایی که در مقاله مورد اشاره قرار گرفت نشان داده شد در لایه‌های فیزیکی، شیمیایی، زیستی، روانشناختی و اجتماعی، مکانیسم‌های مختلفی دخیل اند و نقش آفرینی می‌کنند.

در انتها باید بر این نکته انگشت تاکید گذاشت که *رئالیسم/انتقادی یک چشم‌انداز/است نه یک ابزار*. به این معنی که این رهیافت، حتی از حیث روش شناختی، یک لنز و نظرگاه توصیفی و تحلیلی است نه یک ابزار که الزاما روش پژوهش یا ابزار متمایزی برای مطالعه در اختیار می‌قرار دهد؛ اگرچه مراحل و گام‌ها و یا سازوکار و شیوه مشخص و متمایزی را برای گردآوری و تحلیل داده‌ها در اختیار محقق می‌گذارد. توجه به این امر در معرفی و کاربست این مکتب در پژوهش‌های اجتماعی بسیار کارآمد خواهد بود و می‌تواند به چگونگی شناخت و درک ما از ماهیت واقعیت اجتماعی مرتبط شود. همچنین، دقت در این دست مطالب و تامل ژرف‌تر در فعالیت‌های علمی برای شناخت و بررسی‌های دقیق‌تر و ژرف‌تر در باب پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی برای اصحاب معرفت انسانی و اجتماعی در ایران نیز می‌تواند مثمر ثمر باشد.

منابع

- توحیدی نسب، زینب و فروزنده، مرضیه. (۱۳۹۲). *رئالیسم انتقادی؛ هستی‌شناسی اجتماعی و امکان‌وارسی تجربی در علوم اجتماعی*. قم: موسسه بوستان کتاب.
- Archer, M. S. 1995. *Realist Social Theory: The Morphogenetic Approach*, Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Bhaskar, R. (1975). *A realist theory of science*: Routledge.
- Bhaskar, R. (1998). *Reclaiming reality: A critical introduction to contemporary philosophy*. Routledge.
- Bhaskar, R. (2005). *The possibility of naturalism: A philosophical critique of the contemporary human sciences*: Routledge.
- Bhaskar, R. (2008). *Interdisciplinarity and climate change: Transforming knowledge and practice for our global future*: Taylor & Francis.
- Bhaskar, R. 1998a. "General introduction", in M. S. Archer, R. Bhaskar, A. Collier, T. Lawson, and A. Norrie, eds., *Critical realism : essential readings*. London: Routledge, pp. ix-xxiv.
- Bunge, M. (1993). Realism and antirealism in social science. *Theory and decision*, 35, 207-235.
- Bunge, M. (2017). *Causality and modern science*. Routledge.

- Collier, A. (1994). Critical realism: an introduction to Roy Bhaskar's philosophy.
- Danermark, B. (2001). Interdisciplinary research and critical realism the example of disability research. *Alethia*, 5(1), 56-64.
- Danermark, B., Ekström, M., & Karlsson, J. C. (2002). *Explaining society: Critical realism in the social sciences*: Routledge.
- Grover, V., Lyytinen, K., Srinivasan, A., and Tan, B. (2008). "Contributing to Rigorous and Forward Thinking Explanatory Theory," *Journal of the Association for Information Systems* (9), pp. 40-47.
- Hartwig, Marvyn (ed.) (2007). *Dictionary of critical realism*. 1th. New York and London. Routledge
- Hastings, C. (2021). A critical realist methodology in empirical research: foundations, process, and payoffs. *Journal of critical realism*, 20(5), 458-473.
- Johansson, I. (1984). Är Newtons mekanik ännu inte filosofiskt förstådd? *Have Newtonian mechanics not yet been understood philosophically*, 88.
- Lee, A. S. (2004). "Thinking About Social Theory and Philosophy for Information Systems," in *Social Theory and Philosophy for Information Systems*, J. Mingers and L. Willcocks (eds.), Chichester, UK: John Wiley & Sons, pp. 1-26.
- Merton, R. (1967). *On Theoretical Sociology: Five Essays*, Old and New, New York: The Free Press.
- Milgram, S. (1974). Obedience to authority: an experimental view. London. *Tavistock Publications*. Millar, KU, Tesser, A., & Millar, MG (1988). *The effects of a threatening life event on behavior sequences and intrusive thought: A self-disruption explanation*. *Cognitive Therapy and Research*, 12, 441-457.
- Mingers, J. (2004), "Real-izing information systems: critical realism as an underpinning philosophy for information systems", *Information and Organization*, 14(2), 87-103.
- Mingers, J. (2006). Philosophical foundations: Critical realism. *Real Ising Systems Thinking: Knowledge and Action in Management Science*, 11-31.
- Pawson, R., and Tilley, N. 1997. *Realistic Evaluation*, London: Sage.
- Sayer, A. 1992. *Method in Social Science. A Realist Approach*, New York: Routledge.
- Shipway, B. (2010). *A critical realist perspective of education*: Routledge.
- Smith, M. L. 2010. "Testable theory development for small-N studies: Critical realism and middle-range theory." *International Journal of Information Technologies and Systems Approach*, 3:1, pp.41- 56.
- Wynn Jr, D., & Williams, C. K. (2012). Principles for conducting critical realist case study research in information systems. *MIS quarterly*, 787-810.